



مُتد ارزیابی جمهوری اسلامی با فاکتورهای دهه ۱۹۸۰

منصور حکمت

انتشارات رادیو برای یک دنیای بهتر— سپتامبر ۲۰۲۱

من فکر میکنم در تحلیل ما از جمهوری اسلامی یک مقدار حالت "بیات"ی وجود دارد، یا مقولاتی که بکار میبریم واقعاً شاید کافی نیست. بنظرم در تحلیل جمهوری- اسلامی یک مبنای مقایسه ای وجود دارد که اینها را نباید مبنی گرفت. مثلاً در مورد ثبات و یا مسأله نظم تولیدی، با دوره رژیم شاه مقایسه میشود.

در مورد ثبات سیاسی جمهوری اسلامی وقتی برای مثال فرض کنید در مورد آلترناتیو بقاء سیاسی اش صحبت میشود، این احتمالاً در یک متن جهان دهه ۱۹۶۰ دارد مقایسه میشود تا در دهه ۱۹۸۰. یک فاکتورها و تغییرات، این وسط و در آن دو دوره متفاوت در نظر گرفته نمیشوند. مثل بحران حکومتی امپریالیسم در کل دنیا، در کشورهای تحت سلطه و حتی میتوانم بگویم در اروپا. مسأله تجدید تقسیم تدریجی جهان در اشکال جدیدی که حتی شامل اروپا هم میشود. اینها را بنظرم باید در تحلیل وارد کرد. من تحلیل از جمهوری اسلامی را با توجه به تفاوت تحولات در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۸۰ میگیرم. بنظرم رژیم جمهوری اسلامی در این کانتکست دارای ثبات سیاسی است، یک رژیم تثبیت شده سیاسی است همانطور که هر رژیمی در دنیای امروز تثبیت شده است. اگر رژیم آرژانتین، نیاراگوئه و مکزیک تثبیت شده هستند اینهم تثبیت شده است. اما نوعی ثبات در دهه ۱۹۸۰ در تفاوت با اوضاع دهه ۱۹۶۰. چون در دهه ۸۰ هیچ دولتی تا دو سال بعدش معلوم نیست سر کار باشد.

بحثم را اینطوری میخواهم بگویم: اوضاع و احوال دنیایی که امروز جمهوری- اسلامی در آن قرار دارد طوری فرق کرده که ما باید این را در نظر بگیریم، هیچ حکومتی نه در ایران و نه در هیچ جای دیگری وضعیت زمان شاه را نخواهد داشت حتی اگر نظم تولیدی را سازمان داده باشد. "آکینو" در فلپین آمده و دوباره حکومتش زیر سؤال است، کره جنوبی یکی از اقتصادهای شکوفا و "معجزه" اقتصادی جهان غرب در کشورهای تحت سلطه است، که همیشه حکومتش زیر سؤال است. دولت های برزیل، آرژانتین و

مکزیک یک خط در میان زیر سؤال هستند. در تمام آمریکای مرکزی هیچ دولتی نیست که سابقه تاریخی چندین ساله داشته باشند، معمولاً هر چند وقتی یک کودتایی انجام میشود. در تمام کشورهای شمال آفریقا، آسیای جنوب شرقی، آمریکای لاتین و خاورمیانه مشاهده میکنیم. این واقعیت دهه هشتاد است، دهه شصت اصلاً اینطوری نیست. در دهه هفتاد است که اوائل این تغییرات دارد شروع میشود. وقتی از این زاویه نگاه کنیم: دولت با ثبات بورژوازی تحت سلطه بطور کلی زیر سؤال است، چه برسد به جمهوری اسلامی که تازه در آن کشور هم انقلاب شده است.

مسئله رقابت بر سر اینکه چه شکل حکومتی آره یا چه شکل حکومتی نه؟ همه جا باز شده است، فقط در ایران نیست. و اینجا است که من شخصا فکر میکنم مسأله پان اسلامیسیم خیلی مهم است در این جنگ. و اینکه جنگ یکی از ابزارهای یک فراقسیون محلی - منطقه ای بورژوازی است که میخواهد، در این فضائی که باز شده و همه عالم هم میدانند باز شده است، یک شکل معین حکومتی را به گُرسی بنشاند. بطوری که در دوره قدیم، فارغ التحصیل های دانشگاه انگلستان در آفریقا این کار را کردند. شکل حکومتی رهبری های مصدقی به کمک بورژوازی داخلی در آفریقا، پاکستان، ایران و خیلی جاها بکُرسی نشانند.

الان یک دوره دیگر است. الان رادیکالیسم راست افراطی، راست افراطی که به سنت های عقب مانده منطقه ای متکی میشود، آمده است و میگوید خُب آن کاری که در یک دوره آدمهای روبه غرب و تحصیلکرده در این مملکت ها که نماینده های سیاسی - طبیعی - بورژوازی آن دوره در آن مملکت بود، انجام دادند، حالا باید خرده بورژوازی مستأصل این کشورها انجام بدهند. آنهم با یک درجه بیشتری راستگرایی افراطی و در یک بلوک جهانی و در رابطه با خود سرمایه انحصاری .

دوره قبل بنظر آن حرکت‌های حکومتی در تقابل با سرمایه انحصاری بود، اگر نگاه کنیم متوجه می‌شویم سیاست‌های پروتکشنیستی وجود دارد، «صنایع داخلی» را رشد دهیم، «خودکفائی اقتصادی» بوجود بیاوریم، «پایه صنعتی» ایران را بسازیم وجود داشتند. من به وضعیت اقتصادی جمهوری اسلامی برمیگردم، هیچکدام از این نقشه‌ها را ندارد، از این برنامه‌ها خبری نیست. در صورتیکه در دهه شصت کشورهایی که بوجود می‌آیند همه شان اول مسأله شان این است که چه جوری پایه صنعتی کشور را بسازند و مدرنیزه بکنند و غیره.

توضیح دادم که علت اینکه اقتصاد کمرنگ شده است؛ باز تابعی از وضعیت بحرانی اقتصاد سرمایه داری کُل جهان است، یعنی کسی راهی برای بهبود اوضاع اقتصادی ندارد، هیچکس. حتی در اروپا و در آمریکا و نه هیچ کجای دیگر جهان. یعنی انتظار معجزه اقتصادی به صرف استقلال یا مثلاً حکومت جدید، از کسی نمیرود.

مسأله بیشتر در این دوره باز برگشته به جدال بر سر قدرت سیاسی نه در رابطه با کشورهایایی که در آن انقلابی شده، که من فکر می‌کنم یک فرقی دارد.

من فکر می‌کنم بطور واقعی این اتفاق دارد می‌فتد، الان اگر خروج اروپا از زیر نفوذ آمریکا نگاه بکنید که فقط انگلستان مانده که آنهم بدلیل نوع دولت معینی که امروز سر کار است [حالا شاید رابطه سرمایه های پشتش جدی تر از این باشد که نمیدانم]، به خروج اروپا از زیر آمریکا که بعد از جنگ تثبیت شده است، نگاه بکنیم، خروج آمریکای مرکزی را از زیر نفوذ آمریکا نگاه بکنیم، خروج آمریکای لاتین را نگاه بکنید بعد یک جور تعرض جدید روسیه را نگاه بکنید توی بیخ گوش آمریکا، کشورهای تحت تاثیر روسیه دیگر فقط حمایت نمی‌خواهند، خودشان میخواهند تعرضی کار کنند، مردمانش دارند می‌جُنبند یکبار دیگر ایندفعه تاکید می‌کنم، نه از سرایدئولوژی ناسیونالیستی، بلکه روی ایدئولوژی رویزیونیستی(پرو

سویت) خیلی جاها دارد حرکت‌های ضد آمریکایی میشود.

یک مسائل کهنه ای در جهان دارد دوباره به صحنه می‌آید و اینها میشود مسئله ابرقدرتهائی که بر سر تقسیم جهان رقابت داشتند، مثل مسئله نژادی. تمام آفریقای سیاه طی پانزده سال اخیر دارد بخودش تکان میدهد، "رودزیا" یش رفته و قبلش تانزانیا رفته بود، و موزامبیک و آنگولا را هم در نظر بگیرید. اینها اتفاقات جدیدی است که روی یک رادیکالیسمی بوجود آمده است که در همه آنها ردپای این را می بینید که آمریکا به این نتیجه رسیده است: "خُب حالا اگر در آفریقای جنوبی بقول خودشان "دموکراسی" پیاده شود، جهان غرب چه بر سرش می‌آید؟ ۱۰ دفعه می‌گوید: ما نیروی مخالف (مثل کنتراها) سازمان نمیدهیم، ولی "دموکراسی" باید جلوی "توتالیتاریانیزم" را بتواند بگیرد! اما بحرانی شدن اوضاع جهان تحت سلطه بعد از یک فاز که شکاف فقیر و غنی در جهان زیاده‌تر شد، نه فقط کمتر نشد، با وجود اینکه این کشورها "استقلال" پیدا کردند وضع شان بهتر شد دوباره بحرانی شد و دوباره پای تقسیم جهان مطرح شده است. چون نیروهای مادی و محلی اش وجود دارد که بتواند ائتلافها را عوض کند. این وضعیت قبلاً (در دهه ۱۹۶۰) نبود. اینجا یکسری قلمروهای معضل دار در دنیا وجود دارد. یکی خاورمیانه است، یکی آفریقای سیاه است، یکی شمال آفریقا است، یکی آمریکای لاتین است، یکی جنوب شرقی آسیا است. هر کدام اینها را نگاه کنید یک تم محوری دارد و مسأله دارد تعیین تکلیف میشود. من فکر میکنم جمهوری اسلامی، جنگ (با عراق)، مسأله اعراب و اسرائیل اینها مجموعاً یک معضلاتی را تشکیل میدهد که یک جایی باید باید حل و فصل شوند دیگر، نه در رابطه با "ثبات" یا بی ثباتی حکومت ایران، این راستش بحث ما را محدود میکند.

بنظرم سرنوشت خاورمیانه الان دارد به یک اشکالی تعیین میشود و یکی از مسائلش هم شکل حکومتی است که کشورهای عرب باید پیدا بکنند، رابطه ای که اسرائیل باید با این دولتها پیدا بکند و رابطه کار و

سرمایه که در هر کدام از این کشورها پیدا میکنند. و نیروهای محلی بوجود آمدند که بیست سال پیش وجود نداشتند و نمیتوانستند نقش بازی کنند. الان بوجود آمده اند و بسیار بیشتر از نهضت آزادی و جبهه ملی، در این کشورها میتوانند نقش بازی کنند.

این قلمروها دقیقاً قلمروهای مسأله تقسیم جهان هم هست، یعنی اگر آفریقای جنوبی را برای مثال، نگاه کنید بحث اش بحث تقسیم جهان است. یعنی همانقدر که بحث انقلاب و ضد انقلاب است، با ورود این نوع مدعیان جدید قدرت، بحث تقسیم مجدد جهان هم هست. آمریکای مرکزی عیناً بحث تقسیم جهان است، خود لهستان را هم نگاه بکنید از این ور است. مسأله افغانستان را نگاه بکنید.

آن ۲۰ - ۲۵ سال بعد از جنگ که خُب هر کشوری دارد سیاست اقتصادی اش را پیش میبرد، برسمیت شناخته میشد. شوروی سعی میکرد کره شمالی را الگوی اقتصادی نمونه بکند، که در انگلستان آکادمی انگلیس برایش هورا میکشید، خُب میرفت کره جنوبی را امتحان بکند.

الان وضعیت اینطوری نیست. الان از نظر اقتصادی همه زمین خورده اند. بحثی بود راجع به ویتنام، مثلاً بن بست اقتصادی ویتنام؛ ویتنام بدبخت شده است، آن هم "بعد از استقلال"، و بعد از "یکپارچه شدن" اش! روسیه نمیداند چکار بکند و آمریکا هم نميخواهد امروزه برود طرفش و به ویتنام دهشاهی کمک نمیکند. میخواهم بگویم این معضلات شروع شده است و هیچکدام از این بلوکها راه حل اقتصادی ندارند، که حالا جمهوری اسلامی بخواد راه حل اقتصادی داشته باشد.

من اینها را باز در چهارچوب مشخصات یک دوره مثل رقابت بر سر این تقسیم مجدد را که به جنگهای محلی شکل داده است، به بحرانهای حکومتی در این کشورها شکل داده است، به بروز جنبشهای جدید

شکل داده است، قرار میدهم. من فکر میکنم باید این مؤلفه را هم در تحلیل از جمهوری اسلامی وارد کرد. اگر اینطوری نگاه بکنیم آنوقت بحث میرود سر این که: پس بحث قدیم ما چه میشود؟

بنظرم جمهوری اسلامی از لحاظ سیاسی دیگر از جانب انقلاب در ایران تحت تهدید نیست، حالا ممکن است ۶ ماه دیگر تحت تهدید قرار بگیرد، ما راجع به دو سال گذشته اش حرف میزنیم.

من فکر نمیکنم نگرانی جمهوری- اسلامی این باشد که "جنبش توده ای را من چکارش بکنم؟! " چنین جنبشی وجود ندارد، نمیبینم. همه را مثل موش میبرد جبهه و به کُشت میدهد و میبرد خانه و به مادر بچه میگوید؛ کُشتمش، بیا! اصلاً تئوریزه کرده است. جامعه ای که آدم موظف است برود جان خودش را در خدمت دشمنش بدهد و نفسش هم در نیاید، فکر نمیکنم که در شرایط پیشا انقلابی قرار داشته باشد.

بنابراین، من فکر میکنم تهدید علیه جمهوری اسلامی، تهدید بالفعل یک انقلاب نیست. "بی ثباتی" است، اما میشود راجع به ابعاد بی ثباتی در ایران صحبت کرد، ولی این خصوصیت جدی همه کشورهایی است که هم از نظر اقتصادی فلج اند و هم از نظر سیاسی. بنابراین مسأله جمهوری اسلامی بنظرم به کرسی نشاندن "یک ائتلاف معینی در منطقه" است که خودش هم میداند مسأله امروزه، کشوری نیست. هیچ تک حکومتی نمیتواند در یک گوشه آفریقا شکل معینی از حکومت را بیاورد و تثبیت کند، اما، انگار نه انگار بغلش هم مثل آفریقای جنوبی است و یا در جوار ۵ کشور خط مقدم است. هر نیرو و هر کسی بیاید، باید منطقه ای حرف بزند. در خود آمریکای مرکزی کسی نمیتواند بیاید و فقط حرف خودش را بزند، نتوانستند. نیکاراگوئه نمیتواند بیاید بگوید؛ من توی این تیکه انقلاب کردم، ولم کنید بحال خودم، نظم تولیدی را سازمان بدهم. باید تکلیف رابطه این اتفاق را با آمریکای مرکزی روشن کنند، آمریکا یک چیزی میگویند، کنترها یک چیزی میگویند و روسها هم یک چیز دیگر، خود جبهه نیکاراگوئه هم یک

چیز دیگر. میخواهم بگویم در خاورمیانه هم عین همین بحث است، فکر میکنم پان اسلامیسیم یکی از طرفهای بحث خاورمیانه است. ایران هم یکی از کشورهای محوری است، یکی از آن کشورهای سابق بوده که ثباتش را حفظ نمیکرده، اما الان میخواهیش کنده شده است. اینها چه جوری باید این ثبات را بدست بیاورند؟ ممکن است خاورمیانه به ثبات برسد و هنوز در آمریکای مرکزی شلوغ باشد، ولی اگر ثباتی قرار است در کار باشد و تناسب قوا تعیین شود من فکر میکنم جریان پان اسلامیستی یکی از طرفهائی است که می‌گردد. همانطوریکه جریان ناسیونال میلیتاریستی پرو آمریکایی هم یکطرفش است. ناسیونالیسم اسلامی هم یکی اش است. اینها پان اسلامیسیم هستند ولی رجوی "ناسیونال اسلامی" است، کشور میخواهند! قول هم میدهند! هنوز ادعایی نمیکند و ادعائی ندارد، با همه هم ملاقات میکند و عکس می‌اندازد! بشرطی که آن یک کشور را به آن بدهند. برای همین کلاه اش پس معرکه مانده و هیچکسی هم یک کشور بهش نمیدهد، چون مسأله یک کشور نیست...

بنابراین، من فکر میکنم آن نیروی مادی و سوپراکتیو، نیروی محرکه این جنگ (جنگ با عراق) بنظرم، که بر زمینه مادی کار میکند، پان اسلامیسیم است.

من میگویم پایه اساسی جنگ وضع سیاسی - اقتصادی کشورهای منطقه است که باید حل و فصل شود و ایران هم نقش محوری دارد، یعنی ثبات در ایران چه میشود؟ ثبات در عراق آنقدر مهم نیست، ۱۰ دفعه کودتا شده یکی دیگر هم روش، چندان تعیین کننده نیست، ولی ثبات در ایران همیشه نقش حیاتی در منطقه داشته است. عربستان سعودی هم فکر کنم همین نقش را دارد یعنی اگر عربستان سعودی حکومتش برود زیر سؤال همه آن منطقه میریزد به هم. اسرائیل این نقش را دارد، سوریه ممکن است این نقش را داشته باشد، مصر این نقش را دارد. اینها کشورهای تعیین کننده در منطقه اند، حالا هر چقدر هم در قطر و عمان و... هر اتفاقی میخواید بیفتد. باین معنی ثبات در ایران یکی از پایه های اساسی این جنگ است

- و علت راه افتادنش و فی الواقع حل و فصل کردن تناسب قوا بنحوی که بشود یک حکومتیایی کار کنند. منتها فقط محدود به ایران نیست، یک ثبات منطقه ای تر است، که بخطر افتاده و از بین رفته است، آلترناتیو واقعی برایش وجود ندارد. آنوقت به نظرم آن نیروی مادی و سوپژکتیو، نیروی محرکه این جنگ، که بر مبنای یک زمینه مادی کار میکند، آلترناتیوهای دیگر منطقه ای این "جنگ" ابزارشان نیست. چون "پان عربیسم" هم یک گوشه این تصویر است، اما جنگ ابزارش نیست. اتفاقاً متمرکز شدن روی مسأله اسرائیل ابزار نگهداشتن خودش است. پان عربیسم بعد از تزلزلی که با رفتن مصر به سمت اردوگاه آنور (روسیه) پیدا کرده بود، داشت جمع و جور میکرد و تازه سعی میکرد بعد از انور سادات، مصر را بکشد بسمت خودش. پان عربیسم . یا مثلاً فرض بکنید ایبرالیسم، آکینویسم (نمونه اکینو در فیلیپین)، اگر قرار باشد چنان اتفاقاتی بیافتند، هیچکدامشان ابزارشان جنگ ایران و عراق نیست. بنظرم نیروی فعاله جنگ ایران و عراق، آن نیرویی که بر این زمینه بحران موجود جنگ را ابزار خودش می بیند، پان ایرانیسم است. این میتواند استفاده کند، چرا؟ چون جنبه های دیگرش را هم میگوییم، تروریسمش. قدر مآبی اش که در مکتب و در روش حکومتی اش است و باید بکرسی نشسته بشود. دست پائینی که در این وضعیت دارد، تعیین کننده است. اصل بر این است که صدام حسین و "دولت کشوری" سر کار است، همه کشورها دولتها هستند و مردمش نه شاه دارند و نه رعیت. حکومت اسلامی است که باید از موضع "اقلیت"، از موضع ضعف در منطقه، جای خودش را باز بکند، در لبنان ترور میکند و اینجا هم جنگ میکند. وگرنه خُب لبنان که سر جایش است و احتیاجی به این کارها نداشته است. منظورم این است که دلایل زیادی میشود پیدا کرد که پان اسلامیسیم هم به جنگ و هم به تروریسم دست بزند برای اینکه خودش را مطرح بکند در این دوره. و به عنوان یک از طرفهای مدعی قدرت، خودش را به کرسی بنشانند. در لبنان موفق بوده دیگر.

۵ نفر فرانسوی را میدزد و بعد با دولت فرانسه و شیراک طرف است و آنوقت یک اسلامی که یک خُرده لطیف تر است میآید میانجیگری و همه عکسش را میندازند روی نیوزویک و تایمز که آقای "نبی بری" خیلی وزنه است و ایشان باید بقدرت برسند. میخواهم بگویم باین ترتیب جناح رادیکال جنبش اسلامی این کارها را میکنند و مجموعه جنبش اسلامی درو میکند. این در رابطه با جنگ (باعراق)

در رابطه با اقتصاد ایران من فکر میکنم جمهوری- اسلامی در پی گرداندن اقتصاد ایران هست. آنچیزی که ما باید توضیح بدهیم این است که اینجا یک کشور سرمایه داری است، اولاً جناح پان اسلامیستی هیچ اقتصاد ویژه ای را تبلیغ نمیکند. باید این توهم را که یکی از فراکسیونهای اینها، خود اسلامیها، بخواهند دامن بزنند، که گویا رژیم اسلامی میتواند اقتصاد را، با حفظ پان اسلامیسیم اش، سازمان بدهد، بهم بزنیم. واقعیت این است که رژیم اسلامی نه طرفدار خود کفایی است و نه طرفدار آفتابه سازی است، چون یک عده هم این را بهش میبندند، که این حکومتی است که بقول امیر(حمید تقوایی)؛ عده ای مدعی اند که این رژیم میخواهد ایران را "به عصر اقتصادی شتر و... برساند!" نمیخواهد این کار را هم بکند. اگر مواد اولیه به رژیم اسلامی بدهند، بهترین سوپر پتروشیمی را دوست دارد راه بیندازد. اگر پول داشته باشد مترو تهران را هم میکشد، اما مسئله اش چیز دیگر است. تمام امیدش این بود که در فاصله کوتاهی ظرفیت تولیدی همان صنایع با همان بافت "مصرفی" و تولیدی زمان شاه را راه بیندازد، اصراری نداشت که حتماً ببندد. تلویزیون میساختند اینها هم میخواهند بسازند.

در روسیه بعد انقلاب مشاهده میکنیم که ریل تولید را عوض میکنند- یعنی ماشین آلات را می کنند، همان نیروی محرکه است - یعنی موتور این کارخانه را می کنند و نیروهای بخارش را میآورند یک جایی که لکوموتیو بسازند، که قبلاً چیزهای دیگری میساختند .

در ایران ما این را نمی بینیم. در ایران همان کارخانه را دوست داشته اند راه بیندازند، موقعی که میتوانست راه بیندازد تبلیغش را هم میکرد: "ما الان ۶۰٪ ظرفیت هستیم و بزودی به ۷۰٪ ظرفیت میرسیم!" آنموقع یاد "الگوی مصرف" نبود. حالا که میخواهد ببندد میرود پشت بهانه "الگوی مصرف اسلامی نیست، این کالاها غربی و شرقیه...!" و گرنه خودش که پیکان تولید نمیکند، میرود از نیشان موتورش را گیر بیاورد که هر چه میتواند پیکان تولید بکند و بدهند دست مردم که نفعش را ببرند، پول در میآد، سود است دیگر. وقتی یک دور گشت، این کالا تبدیل به پول شده است.

منتها راه حل ویژه ای ندارد در عین حال معجزه ای هم ندارد، یعنی هیچ کسی ندارد راستش. اگر نگاه کنید مسأله با جمهوری اسلامی شروع نمیشود، بحران نفت که شروع شد نروژ هم دیگر هیچ راهی ندارد، انگلستان هم دیگر ندارد. هیچ بورژوازی الان در کشورهای تحت سلطه راه حل ندارد، فرق مهمی دارد این با دهه ۶۰. استراتژی های اقتصادی خیلی پخته و مورد بحث در آکادمیهای بورژوازی مطرح بود، بانکهای جهانی، صندوق بین المللی پول بوجود آمدند، یعنی جهت کارشان را گذاشتند روی اینها. بانک توسعه جهانی و مؤسسات بین المللی بوجود آمدند که کارش کمک به توسعه اقتصادی در کشورهای عقب مانده بود در جهت سرمایه داری. یکی پروژه های اصلاحات ارضی بود که در خیلی از کشورهای آمریکای لاتین انجام شد، در ایران صورت گرفت. "انقلاب سبز" هندوستان بالاخره یک حکمت اقتصادی داشت، راهی بود که بورژوازی می گذاشت جلوی اقتصاد، الان همه دست کشیده اند. الان اگر به اخبار توجه کنید می بینید هیچ دولتی نیست که مشغول وعده دادن یک توصیه برای بسیج اقتصادی در کشورش باشد. حتی من که توجهم جلب شده ویتنام هم نیست. میفهمم میدانند چکار کنند، که تازه اینها الگوهای پیشرفت اقتصادی بودند بعد از گرفتن قدرت. کشورهایی که روی انقلاب برنامه می ریختند، تازه آنهم که برنامه میریخت هیچ برنامه ای ندارد بگوید. چه برسد به آنهایی که پیرو اقتصاد بازار بودند.

برای همین میگویم جمهوری - اسلامی تا ابد نظم تولیدی اش همین است، حالا اگر جنگ تمام بشود و جنس به جمهوری اسلامی بفروشند، هرگز به اواخر دوره شاه برنمیگردند، چون قیمت نفت شده یک سوم. این اتفاق قبلاً افتاده دیگر، یک موقع مس قیمتش بالا است و کشور مس فروش وضعش خوب است، بعد مس میخورد توی سرش و آن کشور بدبخت و بدهکار میشود. نمونه هایش هم هست از جمله شیلی یا مثلاً در رابطه با قهوه، یکهو قهوه میآید پایین و کشورهای قهوه فروش غرب آفریقا داغان شد، ایران هم افتاده در این فاز.

بنابراین نتیجه ای که میگیرم این است؛ جمهوری اسلامی حکومتی است که ثباتش همانقدر است (یا کمتر)، بدلیل اینکه انقلابی پشت این قضیه بوده است یا اینکه احزاب سیاسی فعالی در مقابل خود دارد، و بدلیل اینکه با نارضایتی عمومی روبروست و تجربه انقلابی زنده است، فلاکت خیلی شدید شده است. چون ممکن است در آفریقا هم فلاکت زیاد باشد و کسی انقلاب نمیکند و نمیخواهد بکند، ولی مردم ایران یادش هست چه جوری زندگی میکرده. اینها همه عواملی است که به این بی ثباتی زیادی میدهد. خمینی شان پیر است، فراقسیونها و جناح های داخلی شان اصلاً هیچ انسجامی ندارند، خمینی سرش را بگذارد گلوی همدیگر را میگیرند. همه اینها نشان میدهد که جمهوری اسلامی، از نظر بحران سیاسی یک حکومت بی ثبات است و احتمال بحران انقلابی در این حکومت خیلی زیاد است. ولی با وجود این، یک حکومت است، یک حکومت مستقر است در یک کشور.

من جمهوری اسلامی را اینطوری میفهمم: نمیتواند نظم تولیدی را سازمان بدهد، برای اینکه نمیتواند، نه اینکه نمیخواهد، برای اینکه "وظیفه انتقالی" دارد. میخواهد بماند تولید انجام بدهد، منتها یک خط اقتصادی در درونش نیست. در کشورهای دیگر هم نیست اما چند جور حزب وجود دارند که هر کدام یک خط اقتصادی دارند و هر چهار سال یکبار یکی شان میبرد و خطش را پیش میبرد، در ایران که اینطور نیست.

باین معنی نتیجه ای که میگیرم این است که: جمهوری اسلامی رژیم بی ثباتی است که باید عوامل بی ثباتی اش را توضیح داد. یک عده از این عوامل جهانشمول است: عوامل بی ثباتی کشورهای سرمایه داری در جهان سوم - کشورهای تحت سلطه است که خاصیت دوره ای است که سنگ خورده به سر تمام استراتژی های اقتصادی، "نوسازی" و "توسعه" ش. اشکال حکومتی بی اعتبار شد و قهرمانها و آرمانهای ناسیونالیستی دهه ۶۰ تمام شد و گذش هم درآمد. معلوم شد رشوه خور بودند و حتی در سطح شخصی مبتذل شدند. نکرومه را برکنار کردند و معلوم شد یارو چه جور آدمی بوده است! اگر دکتر مصدق هم بود میرفتند توی خانه اش و جواهرات و... را میآوردند بیرون و نشان مردم میدادند!

میخواهم بگویم که آن راه حل ناسیونالیستی سیاسی و اقتصادی بی اعتبار شد، غرب آلترناتیوی ن ساخت. آن نسل را در آکسفورد و کمبریج ساخته بودند. تمام آن چهره ها: نهرو، موگابه و... اینها همه شان هم شاگردهای یک دانشکده اند، استعمار انگلیس روی ساختن این کاراکترهایی که رهبری این کشورها را بدست بگیرند، کار کرده بود و خودش هم رسماً راجع به این حرف میزدند. منتها آنقدر کار نکردند که آن جماعت از کنترل خارج نشوند، دوره نئوکولونیالی دارد تمام میشود. به یک معنی شاید بشود اینطوری گفت: آن دوره یک سری حکومتهای متمایل به غرب که میخواستند با یک درجه استقلال سیاسی کار بکنند هم تمام شده است. دنیا در بی ثباتی غرق شده است. اینها خصلتهای جهانشمول این بحران است. ولی خصلتهای کنکرت داخلی این بحران بی ثباتی جمهوری اسلامی را میشود توضیح داد. اما، دیگر بنظم تبیین پیچیده ای نمیخواهد. دولتی است، بی ثبات است، بدبخت و مفلوک است، درآمد ندارد، ساختمان صنعتی اش ضعیف است، مردم انقلاب کردند، اسلامی است، مردم فرهنگشان چیز دیگری بوده و اصلاً خود اسلام جز ابزار سرکوب نیست و مردم این را فهمیدند. این عوامل را میشود توضیح داد و گفت آتیه اش چه خواهد شد؟ من میگویم سؤال اصلی این نیست که آیا این رژیم میتواند به تنهایی به این "یک

سوالی " جواب بدهد یا ندهد، بنظرم باید گفت نمیتواند! آنوقت خیلیها نمیتوانند. پاکستان هم بیخ گوشمان نمیتواند جواب بدهد، میدانیم نمیتواند. ترکیه هم حالا دارد با یک مدلی با تأخیر فازی سعی میکند، ناتوانی اش قبلاً بود، حالا معلوم نیست گند این قضیه کی دربیاید؟

مسأله اساسی این است که آیا ما در ادامه این روند، اعتلاء سیاسی و انقلابی می بینیم؟ بنظرم این را باید توضیح داد. تصویر من این است که ایران شده است یکی از آن کشورهایی که یکی پس از دیگری میآیند و خراب میکنند تا انقلاب کارگری بشود، من استنباطم این است. یعنی کشور بورژوازی فقیر، بحران زده، با شکاف زیاد میان فقیر و غنی، بدون ساختمان و ساختار پا برجایی که بتواند بحرانهای سیاسی را تحمل بکند، بالاخره باید احزاب سیاسی بیایند و این ساختار را تحویل بگیرند. حتی مثل پرتقال نیست، مثل برزیل هم نیست. کشوری درب و داغان و جنگ زده است که احتمالاً مثل حکومتهایی که یکی پس از دیگری مثل دوره ای که در عراق بعد از کودتای سلطنتی رخ داد، یا کشورهای آمریکای لاتین که یک دوره اینطوری بود، حکومتهای پی در پی بورژوازی ممکن است بخت شان را آزمایش کنند تا بفهمند تناسب قوای کدام یک شانس دارد؟ ولی بحران سیاسی، یک خصلت دائمی در جامعه ایران میماند، فلاکت و بحران اقتصادی یک خصلت دائمی جامعه ایران میماند، تا انقلاب کارگری بشود، آن انقلاب دیگر یک انقلاب واقعی میشود. من استنباطم این است.

آنوقت اگر ما به ارزیابی کنکرت برگردیم، من میگویم این بحران محتمل است. بنظر من یکی این است که خمینی حد پائینی را تعیین کند. یعنی اگر خمینی بمیرد حتماً اینطوری میشود. ولی اگر خمینی ده سال دیگر عمر کند بعداً جنازه اش را میگذارند یک خرابه ای، یک جایی. دیگر از آنطرف نمیتوانند بگویند: تا خمینی هست شاید کارهایی انجام شدنی باشد.

همین پول نفت آمده است پایین، الان صحبت سر این است که مواد غذایی در ایران ممکن است کمیاب شود، خیلی ساده مواد غذایی نیست، یعنی طرف نان نمیخورد. یعنی جلوی چشمش بچه اش میمیرد، و باید برود توی صف نان خالی. پنیر نیست و من فکر میکنم مردم شروع میکنند و سنگ پرت میکنند به شیشه های ادارات و شیر تو شیر میشود و تیراندازی میکنند و مملکت شلوغ میشود. من فکر میکنم معضل اقتصادی ایران لاینحل است راستش!

یعنی هیچ راه نجاتی نیست. این بیکارسازیها یعنی بیاید علیه من انقلاب کنید، برداشت من این است! یعنی اگر میخواهم کارگر را بیکار کنم یعنی دارم میگویم، لطفاً بیاید علیه من انقلاب کنید! یا "جنگ را میبریم و به هر قیمتی انقلاب را میبریم". نمیشود دیگر. آن نقش اراده در تاریخ، در پله بعدی که آن نقش قبلا میتوانست در مورد انقلاب، کارآئی داشته باشد، زمینه اجتماعی اش را از دست داده است. برای همین ارزیابی شخصی ام این است که ایران در آستانه یک بحران فوق العاده عمیق است، یک اعتلاء مبارزه توده ای.

...مملکت پولاریزه است، دیگر توهم به "میهن خود را بسازیم" و "همه شاه را سرنگون کنیم" نیست. مملکت احزاب و تناسب قواهای مختلف است و راست نیروی جدی بدست میآورد، منتها راستی است که وقتی به قدرت برسد، وضعش از جمهوری اسلامی بهتر نمیشود. مگر اینکه شکست عجیبی به چپ بدهند و بعد آمریکا پول سرازیر کند. ممکن است ترکیه اش کنند، که ثباتی مثلاً بوجود بیاورند. اگر یک کاری بکنیم که راست نتواند قدرت را قبضه کند، من فکر میکنم آنجا یک کشوری است پلاریزه است، که کمونیستها فعال ند، آنارشپیستها فعال اند، مذهبی ها فعال اند، و بنابراین امکان انتخاب آلترناتیوها در شرایط قبضه نبودن قدرت، بیشتر است.

به عنوان جمع بندی:

۱. با آن مقولات و معیارهای فقط "داخل یک کشوری" نمیشود جمهوری اسلامی را توضیح داد.

۲- مسأله اساسی ما بنظر بررسی سیر محتمل اوضاع است نه تبیین جمهوری اسلامی به مثابه یک دولت. فکر کنم تبیین جمهوری اسلامی با این تاریخ داده، دیگر ساده شده است.

راستش نمیدانم چه بنظر رفقا آمد که در رابطه با مطلوب بودن جمهوری اسلامی برای امپریالیسم، نکاتی گفتند؟ دکتر جعفر (شفیعی) هم صحبت‌هایی در این مورد مطرح کرد.

من گفتم دولت ایران، دولت ایران است از نظر آنها امپریالیستها. این فرق اساسی دارد با دولت ایرانی که از همین روزها باید عوضش کرد. اتفاقی که افتاده این است که امپریالیسم از پان اسلامیسیم بدش می‌آید از دولت ایران که بدش نمی‌آید؟ دولت ایران دولتی است که حافظ منافع سرمایه در آن کشور است و اگر کسی بخواهد دنبال سود بدود، باید با این کنار بیاید؛ "خُب من هم دارم کنار می‌آیم". سعی اش این است که پان اسلامیستی نباشد دیگر.

اینکه میخواهد سرنگونش کند؟! چه اصراری داشته باشد سرنگونش کند؟ باین معنی میگویم دولت ایران فرق دارد با قبل از ۳۰ خرداد، دولت ایران هیچ چیزی نبود. دولت ایران یک پروسه بود، در حال شدن بود و هر کسی میتواند از هر گوشه ای آن را نگهدارد.

آنچیزی که من راجع به ثبات گفتم اینطوری بود جمله ام اینطوری بود؛ من گفتم: دولت ایران همانقدر با

ثبات است که هر دولت دیگری را میشود در این دوره و زمانه در یک چنین کشوری صحبت کرد. بی ثباتی ویژه ای ندارد، اگر دارد ماحصل انقلاب ایران است و خاطراتی که این انقلاب بطور مادی در جامعه ایران گذاشت. منظورم جنبه ذهنی اش نیست، جنبه تناسب قوایی است که بین مردم و دولت بوجود آمده و بین طبقه کارگر و دولت. یعنی من در مقابل آن بحثی میگویم که دولت دوره انقلابی است، دولت ضد انقلاب در دوره انقلابی است، دولتی که باید خودش را بکرسی بنشاند تا ثباتی بوجود بیاورد. من میگویم دولتی است که ثبات لازم برای اینکه کارخانه ها را بچرخاند بوجود آورده. فرق دارد با دولتی که هر گوشه اش یک سازی میزنند، سیستم اداری معین خودش را ندارد، نمیتواند اتوریته را در سطوح مختلف برقرار کند، نمیتواند بودجه ببند و نمیتواند به کسی دستور بدهد که در فلان شهرستان چه کار بکند و چه کار نکند، الان همه اینها را میتواند. از این سر مملکت تا آن سر مملکت دست دولت است. دولت هم به معنی واقعی کلمه یعنی با همان ساختارهای نهادی و ارگانی اش. الان اینطوری شده، پاسدار نمیتواند سرخود یک غلطی بکند و الان دیگر معلوم است از کی دستور میگیرد. مملکت حساب و کتاب دارد، رئیس دارد و یک چیزهایی را باب کردند.

باین معنی بحثم این است که این یک دولت ثبات یافته بورژوایی است. ولی دولت ثبات یافته بورژوایی در دوره و زمانه ما بی ثبات است. بخصوص در ایرانی که انقلاب شده خیلی بی ثبات است. کما اینکه دولت ضیاءالحق هم الان یک دولت بی ثباتی است بین دولتهای بورژوایی، ولی من میگویم دولتی متعارف بورژوایی است دیگر.

مسئله اش سیاسی است؟ خب مسائل خیلی از دولتها سیاسی است، باین معنی مسأله ایران هم سیاسی است. بنظرم باید بین دولت ایران و پان اسلامیسم در ایران فرق گذاشت، من معتقدم پان اسلامیسما می ایستند و میجنگند ولی مطمئن نیستم ارتش ایران را تا آخر با خودشان ببرند. یعنی پان اسلامیسم با لشکری که رفتند

به جنگ عراق، نمیتوانند به جنگ در مقابل آلترناتیوهای دیگر بورژوائی بروند. چون آن لشکر، لشکر خود آن آلترناتیوهای بورژوائی است.

یک نکته دیگر، ایرج (آذرین) گفت؛ رابطه امپریالیسم و ایران را باید توضیح داد!

من میگویم همانقدر باید بورژوازی را از جمهوری اسلامی تمییز داد، که امپریالیسم را از ایران، هر دو اینها را باید از هم تمییز داد و حرف زد. اگر در رابطه با سرمایه بین المللی و کلاً سرمایه انحصاری در مقیاس بین المللی حرف میزنیم، این دولت را برسمیت شناخت. میخواهد باهاش معامله کند و مدام دستش را هم میگیرند. او از یک جای دیگر معامله اش را میکند، کمک اش هم میکند که این اقتصاد سرپایش بایستد و جای خودش را در سرمایه داری جهانی حفظ بکند.

اگر بورژوازی ایران را میگویید، که معضل بورژوازی ایران چه هست؟ اقتصادش است الان، معضل بورژوازی ایران سیاسی نیست الان. "آقا من چگونه جمهوری اسلامی را بردارم که چی بشه؟! میگوید چه جوری، این دولت که به هر حال معلوم شد دولتم است فعلاً. هر وقت بتوانم سرنگونش کنم، میخواهم سرنگونش میکنم دیگر. ولی چه جوری یک کاری بکنم که لای دست و پای جنگ و اسلامی بازی ها، این "مملکت ما" از بین نرود؟ کارخانه ما از بین نرود، سرمایه ام از بین نرود. اگر دارید معضل بورژوازی ایران را میگویید، معضل بورژوازی ایران این است بنظرم.

یعنی اینکه الان اگر بورژوازی ایران واقعا قصدش سرنگونی بود فکر نمیکنم واقعاً جمهوری اسلامی در مقابلش تاب میآورد. بنظرم جمهوری اسلامی در رابطه با بورژوازی ایران همان نقش را دارد که هر دولت "بعد انقلابی" که مال طبقات دیگری بوده و بالاخره دولت آن کشور شده است، با آن کنار آمده است....

بحث من این است؛ معضل بورژوازی اقتصاد ایران است اما معضل رژیم جمهوری اسلامی بقاء سیاسی خودش است، این قبول؟ ولی چه رابطه ای دارد با منافع طبقه؟ طبقه میدانند که اگر بیخودی سرنگون شود از اقتصادش چیزی باقی نمیماند. یعنی بیخودی نباید سرنگون بشود، امپریالیسم هم این را میدانند. باید جایگزینش کرد، استحاله داد مثل دولت شاه که بعد استحاله داد و وقتی جایگزین کرد توی سرازیری افتاد.

بنظرم رابطه این دولت با بورژوازی کمابیش مثل رابطه سرازیری دولت شاه است با بورژوازی، باید عوض شود ولی چه جوری باید عوض بشود؟ نمیتواند همینطوری عوض بشود. چون آقای رجوی گفته آخر کمونیستها میآیند؟!

راجع به پایه های خصلت جهانشمول "بی ثباتی دولتها" هنوز فکر میکنم در بُعد اقتصادی خیلی تعیین کننده است. یک دوره ای است که بورژوازی کشورهای تحت سلطه یک افق اقتصادی میگذارند جلوی مردم تازه به هویت نرسیده این کشورها. استعمار یکی یکی بساطش را جمع کرده، حالا گفته "مشترک المنافع" و یک جوری پس کشیده و داده دست اهالی آنجا و این یک افق اقتصادی گذاشته و میگوید؛ تا دیروز پارچه را اینجوری به زور اینجا دامپینگ میکردم که بتوانم صنعت پارچه داشته باشم، امروز صنعت پارچه مان مثل ایندوره میشود، کشاورزی مان به روز میشود.

از نظر اقتصادی نگاه کنیم مدلهایش است، بحث چیه؟ گرفتن نیروی کار از اقتصاد عقب مانده، کوبیدن اعمال [...؟...] فئودالی در اقتصاد این کشورها، تبدیلیش کردن به یک جمعیت شهری که بعداً سرمایه گذاری و وام گرفتن از خارج یا کسب ارز خارجی با [و ...برچسب و با کسب حق امتیاز و] صنعت ملی. این دورنما ورشکست شد و تمام شد و رفت پی کارش، دیگر همه این را میدانند. بطوری که

از چپ و از راست کسی اینحرف را نمیزند، باید بگویند چه میگویند دیگر. هر حکومت بعدی ایران هم، مثل بختیار! میگوید اقتصاد را میخواهد چه کار کند؟

میخواهم بگویم بحران حکومتی امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه شوخی شوخی شروع نشد، از بحران اقتصادی کشورهای تحت سلطه شروع شد، یک انعکاس اش کنفرانس شمال و جنوب است. آمدند گفتند بابا جان بعد از دو دهه بعد از جنگ که فکر میکردیم کمکهای بین المللی فاصله کشورهای عقب افتاده و پیشرفته را کم میکند مواجه شدیم که این فاصله بمراتب افزایش پیدا کرده. شروع شده و نقش از [.... از این ببعد....] در میآید، کشورهایشان دارند سرنگون میکنند و جماعت جدیدی پا به عرصه سیاست گذاشتند که قبلاً اروپا نپذیرفته بود. الان چه نوع؟ هر حکومتی نتیجه اقتصادی است که منجر شده به طبقات ناراضی و فقیر و تهیدست که به خیابان بریزند و اینها دیگر کلونیالیسم و نئو کلونیالیسم سرشان نمیشود دیگر. نیروهای اجتماعی خودشان را درست کردند و پیدا کرده. یکی اسلام را پیدا کرده، آن یکی قدرت سیا را پیدا کرده، یکی هم کمونیسم یا رویزیونیسم معینی "پوپولیسم" را پیدا کرده. میخواهم اینطور بگویم؛ جزء ساختار فعل و انفعال تغییر اجتماعی دستگاه استعمار کهنه نیستند، قبلی هایش بودند. همانطور که امیر گفت؛ مکانیزمهای از پیش تعیین شده تغییر در جامعه تحت سلطه را داشتند. اگر سلطنت ها نگرفت، اگر حکومتهای نظامی و دیکتاتوری های فردی نگرفت که دست راستی و به ارتش متکی است، به جناح لیبرال که همانقدر مثل سلطنت توی جیب مان است فرجه میدهیم، اینها را [.... فعال] میکنیم.

علاوه بر این مشخص بود اینجا را انگلیس باید حل کند، آنجا را آمریکا باید حل کند، از هم تقاضا میکردند، آخرین نمونه اش رودزیا است بنظرم. بالاخره هیچکس مزاحم انگلیس نشد که دارد هر جوری میخواهد تکلیف رودزیا را معلوم کند. در منچستر هاوس انگلیس جمع شدند و سران کشور را دیده و

دارند دست میدهند. مسئولیت استعماری خودش میدانست که مسأله رودزیا را حل کند، امروز این مسئولیت مالیده در خیلی کشورها. آمریکا و فیلیپین یک نمونه اش است ولی دیگر کسی حرف آمریکا را نمیخواند. طوری شده که مارکوس هم حرفش را نمیخواند در همان چهارچوب. یعنی میخواهم بگویم این از کف رفته، بدلیل اینکه افق اقتصادی آن بلوک آنجا از بین رفته، طبقه اجتماعی که پایگاه آن روش بوده و آن افق را مطرح کرده از نظر سیاسی - اقتصادی ورشکسته شد. طبقات اجتماعی جدید، طبقه کارگری که حاصل همان پروسه است اتفاقاً آمده به میدان و تعهد نداده که با ثبات و با پروسه مسالمت آمیز و بر مبنای صلح جهانی اهدافش را دنبال کند. و اینجا اقشار خرده بورژوازی وابسته را هم اضافه کنم، خرده بورژوازی که باز حاصل همان پروسه است، دهقانی نیست - خرده بورژوازی سنتی نیست. اینها اقشار حاشیه تولید بزرگ اند که خیلیهایشان در توزیع هستند.

این نیروهای جدید اجتماعی در کشورهای تحت سلطه پا به میدان گذاشته که احزاب سیاسی و روشهای خودش را آورده و حکومتهای قدیمی در چهارچوب بورژوازی ضد فئودالی و ضد مدرنیست در این کشورها را برده زیر سؤال. در ایران هم یکی اش، در ایران اینطوری شد، نیروهای محلی این کار را کرده است.

من الان میخواهم بگویم بعضی از این نیروهای محلی یک جنبه های بین المللی دارند، مثل جریانات اسلامی. اینها میخواهند به خودشان یک شکل جهانی بگذارند پای قضیه و میخواهند خود را بکرسی بنشانند. بحث من این است که آلترناتیو اسلامی را بعنوان یک شکل حکومتی را صد سال هم از شان قبول نمیکنند، که بگذارند برود بشود جزء بخشی از سیستم و انتگره سیستم گذار امپریالیستی، سرمایه بزرگ؟ بنظرم نمیرود! در کشورهایی که عدم کارآیی اش را میبینند. با احتمال قوی همان پروژه از یک سیستمهای تلفیقی از قبل یا باز کردن فضا برای بورژوازی بزرگ دولتی که حالا مثل سیستم ترکیه ای کار کند.

به هر حال میشود بحث کرد که چه روشهایی به بورژوازی ثبات نسبی میدهد، ولی این بحث امیر را من اینطوری میگویم: بله بورژوازی میتواند بیاید ولی دیگر نمیتواند حکومتهای ۲۰ ساله داشته باشد، از یکنوع میآید و میشود مثل دولت مکزیک که الان دیگر از خوبهایش است، همیشه ورشکست، همیشه بدهکار، همیشه در حال بحث راجع به فقر، همیشه مثل قهوه ای های اتیوپیایی بشکل بیکاریهای وسیع. دوره انباشت سرمایه در کشورهای تحت سلطه یک وقفه ای خورده، این را باید دید. اینطوری نبود دهه شصت و هفتاد، این دوره، دوره پروسه انباشت سرمایه در این کشورها بود. یعنی اگر در متروپل جواب دارید آنجا هم جواب میدهید، آنجا که ابزار ساختاری اش را دارید که عمل کنید و جواب هم دارید. نرخ بهره را اینقدر میبرد بالا تمام مملکت عوض میشود، آنجا که آن ابزار ساختاری اش را هم ندارید ابعاد بحران تان اینطوری است. به این معنی میگویم؛ دولتهای دست راستی، بی ثبات.

اینجا یک نکته را در رابطه با دکتر جعفر و ناصر (جاوید) بگویم؛ من راستش انقلاب میبینم [..... در ناسیه یک کشور یکی شان؟؟] یعنی درست است انقلاب هل هله و همه با هم و وحدت کلمه نیست، ولی هیچ جا جز ایران اینجوری نبود. خود انقلاب روسیه هم تا زمان انقلاب اینطوری نبود. حزبی رفتند، با دعوا رفتند و تزار را سرنگون کردند. بالاخره هم دعوا کردند تا یکی شان بُرد. ایران فقط اینطوری بود که همه امرشان را تابع امام خمینی کردند و همه رفتند استقبال ایشان. همانموقع که لنین آمد بهش گفتند جاسوس آلمان است دیگر! قبل از انقلاب اکتبر، همان نیروهایی که انقلاب کرده بودند و هنوز هم حزبی توی خیابانها بود و محترم بود، ولی برای یک عده ای لنین محترم نبود و حکم بازداشتش را دادند.

من میگویم انقلاب ایران به یک معنی خصلت کلاسیک تری پیدا میکنند، میشود انقلاب تهیدستان که بورژواها سنگربندی میکنند جلویش. دانشگده افسری ها واقعاً میآیند و جلویشان را میگیرند. آن جماعت

قانون اساسی بختیار معنی اجتماعی مادی پیدا میکند و واقعاً نمیگذارند. مثل شیلی، انقلابات آمریکای لاتین میشود.

نه مثل انقلاب ایران! ولی لبنانی شدن برنمیدارد. بنظرم ساختار اجتماعی ایران خیلی جا افتاده تر و نیازش به یک دولت مرکزی خیلی ریشه های قوی تاریخی دارد، ایران زمان خشایار شاه دولت مرکزی داشت. لبنان یک کشور اختیاری است که دورش را خط کشیدند و سه تا قبیله مذهبی را گذاشتند بغل هم برای اینکه جا برای اردن و اسرائیل و سوریه باز بشود، کردند کشور که شهروندانش هیچ هویت ملی ندارد. ولی در ایران محال است حکومت ایران نباشد، تا ۵۰ سال دیگر بنظرم حتماً دولت داریم، ولی ضعیف است.

من فکر میکنم تفاوت‌های بحث مان چند تا محور دارد: یکی اینکه تا چه حد به تبیین قدیمی خودمان از جمهوری اسلامی می‌چسبیم؟ من میگویم الان ما باید قدری فاصله بگیریم و حالا از "بیرون" جمهوری اسلامی را نگاه کنیم. من گفتم؛ ثبات جمهوری اسلامی، تثبیت اش، و ارجعیت سیاست بر اقتصاد. مسأله جنگ و غیره را نمیتوان با آن تبیین سابق توضیح داد و به نظرم آن تبیین نقص پیدا میکند. برای اینکه هشت سال از آن دوره گذشته و ما داریم از حکومتی حرف میرنیم که سر کار است. بحثم این است که اگر ما بیائیم حالا این حکومتی که فعلاً در ایران موجود است، وضعیت سیاسی ایران را بگذاریم توی یک وضعیت جهانی معینی، و مشاهدات ویژه ایران را بررسی کنیم؛ خصوصیاتش - مشخصات سیاسی اش فرق میکند. از ادامه آن تحلیلهای قبلی نمیشود به اینجا رسید. این محور اصلی بحث است. که فکر میکنم استنتاج هایمان ممکن است شبیه باشند اما مُتدمان شبیه نیست، خیلی استنتاج ها ممکن است شبیه باشد.

من میگویم یک موقعی در ایران انقلاب شد، که خودش اواخر دهه هفتاد بود و الان داریم یواش یواش به اواخر دهه هشتاد میرسیم. اواخر دهه هفتاد در ایران یک انقلاب شد، اگر آن موقع را با تاریخ امروز مقایسه کنید، دنیای دهه هفتاد و دهه هشتاد خیلی فرق کرده است. خود انقلاب ایران و نیکاراگوئه جلوه هایی از یک اشکال جدید اعتراضی بودند، بعد از یک دوره طولانی، بعد از جنگ ویتنام، واقعاً نمونه های اولیه بودند. انقلاب در ایران اولین نمونه حرکت جدی اپوزیسیون اسلامی است، امروز اگر به طرف سنگ سنگ پرتاب میکنید، میخورد به "مسلمان مبارز"! بین دهه هفتاد و هشتاد یک تفاوتی وجود دارد. اینطوری میخواهم بگویم؛ تا دهه ۱۹۶۰ که دوره بعد از جنگ دوم جهانی است، دوره شکوفایی اقتصادی غرب است، دوره صدور سرمایه است. بعد از ختم جنگ دوم جهانی و حاکمیت امپریالیسم آمریکا و تفوق وهژمونی اش، در کشورهای تحت سلطه دوره "استقلال گرفتن"ها و مدلهای "اقتصاد ملی" درست کردن و احیاء کردن بورژوازی در آن کشورها و در مقابل فئودالیسم قرار دادنها است؛ دوره مدل اقتصاد ملی را سازمان دادن و دهه توسعه است برای جهان سوم.

در دهه هفتاد خود کشورهای مادر دارد به بحران میخورند، کاملاً معلوم میشود که کشورهایی که رفتند روی مدلهای اقتصادی دهه ۱۹۶۰، به جایی نرسیدند. در طول دهه هفتاد، یواش یواش مشخص میشود که فاصله دو جهان دارد از همدیگر زیادتر میشود، یعنی استنباطها این نبود. استنباطها این بود که ژاپن آنطوری شد، حالا کره جنوبی آنطوری میشود، مصر دارد توسعه پیدا میکند، به به! نمونه کره جنوبی، به به! نمونه اقتصاد برزیل. ولی بدهکاری شان در این سطح نبود. در دهه هفتاد است که باز میبینیم وام دادن به این کشور و یا بانک جهانی یا صندوق بین المللی پول برود بگوید؛ اینطوری خرج نکن و آنطوری خرج کن و غیره. دهه قبلش دهه اصلاحات ارضی ها است، بیائیم درب های تجارت را باز کنیم و سرمایه گذاری صنعتی در این کشورها بشود و غیره بود.

بحثی که من دارم میکنم این است که در دهه هفتاد بحران حاکمیت و بحران اقتصادی (بحران اقتصادی را بمعنی کلاسیک مارکسیستی بکار نمیبرم- همین واقعه را میگویم)، “عدم توسعه”! عدم توسعه اقتصادی کشورهای تازه سرمایه داری تحت سلطه خودش را نشان داد، که این راه گشا نیست. خُب یک دوره ای در مصر یک کارهایی شد، در ترکیه و ایران و آمریکای لاتین یک کارهایی میشود، کارخانه های مونتاژ و غیره میآید، در صنایع سرمایه گذاری میکنند، بخش تجاری شان رشد میکند، کشاورزی شان سانترالیزه میشود. انتظار این است که خُب این کشورها دارد توی سرمایه داری جهانی ادغام میشود، ولی دهه هفتاد فقر دوباره در این کشورها شروع میشود، آنهم در رژیمهای قدیم “قبله امپریالیستی”.

اینها همان سرمایه داری است که آمد و رشد کرده در غنا و مراکش و سودان و مصر و ایران که حالا نقش در آمده. اینها فقیرند، اینها نمیتوانند گلیم خودشان را از آب بیرون بکشند و مدام دارند بدهکار میشوند، استثناء کشورهای نفت خیز را بگذارید کنار این وضعیت جهان.

چند تا مدل معروف است؛ کره جنوبی است که تا یک دوره ای مصر بود که میگفتند مصر دارد خیلی رشد اقتصادی موزونی میکند! هندوستان “انقلاب سبز کشاورزی” بود که میگفتند به به و چه چه! حالا درست شد! امروز همه شان پاره و پوره اند دوباره، ما نمیدانیم چند نفرشان سر آن زمینهای “انقلاب سبز” شان مُردند! اصلاحات ارضی بود که در آمریکای لاتین هم شد. در هر قاره ای یکی - دو تا از این نمونه ها بود که گفتند؛ آها! در جهان سوم یک کشورهای عقب مانده دارند خودشان را می‌رسانند و کاپیتالیسم دارد در آنها پا میگیرند. نیروهای سیاسی شان هم خوشنام بودند که نیروهای سیاسی احزاب ملی آن کشورها بودند و داشتند کار میکردند.

در دهه هفتاد روند برعکس میشود. من میگویم اینکه یکهو متوجه میشوند کنفرانس شمال و جنوب

میگذارند، این تصادفی نیست، این در ادامه یک مشاهداتی است که برخلاف انتظار ما فاصله دو تا بلوک از هم دارد زیاد میشود. حالا دقیق نمیدانم که بازار اینها چقدر به آن بستگی دارد، نیروی کارشان را چقدر باید استفاده میکردند و چطور نتوانستند مثلاً سرمایه را در این کشورها انباشت کنند یا به چه خنس بی پولی خورد. ولی در دهه هفتاد ما با بن بست (نمیگویم بحران)، بن بست اقتصادیات و سیاست در کشورهای تحت سلطه بتدریج روبرو میشویم. تازه دهه هفتاد، دهه ای است که کشورهایی که تحت اتوریته بلوک روسیه اینکار را میکنند میگویند وضعیتشان خوبه. به به! ببینید ویتنام شمالی چطور شده، کره چطور شده کره شمالی مشکل ندارد! آلمان شرقی دیگر وضعیتش خوبه، دهه هفتاد صحبت این چیزها بود. دهه هشتاد معلوم میشود نخیر! آلمان شرقی وضعیتش خوب نیست، کره شمالی وضعیتش خوب نیست، ویتنام شمالی کفگیرش خورد ته دیگ.

یعنی میخواهم بگویم در نتیجه طبقات جدیدی در این کشورها شکل میگیرند، اعتراضاتشان را علم میکنند و به اقتصاد جدیدی دارند اعتراض میکنند، در این کشورها انقلابات جدیدی دارد پا میگیرد. تا آن موقع داستان تجزیه امپراتوری های قدیمی - استعماری و فی الواقع تقسیم جهان دوره بین جنگ اول و دوم است. در دهه ۱۹۸۰ دیگر کسی قسم نخورده در این کشورها که تحت کنترل نیروهای بورژوازی جهانی بماند. که طبقه کارگر رشد کرده و خورده بورژوازی مطرح میشود بطور جدی. اینها هم باعث میشود که در همه این کشورها بن بست اقتصادی، عدم توسعه و غیره پیش بیاید، شکافهای داخلی، "تضادهای جدیدی"، در این کشورها رخ میدهند، اعتراضات و تظاهرات و جنگ و حرکتهای انقلابی و تلاطمهای اجتماعی پیش می آیند.

کشورهای صادر کننده نفت این معضل را با یک آمپول نفت یک دهه انداختند عقب، الان ترکش ها هم به آنجاها رسیده است! یعنی از این به بعد است که در عربستان سعودی یقه "امیر" را میچسبند. اگر فردا

قیمت نفت بشود یازده دلار، شیخ کویت هم وضعش خراب است دیگر، اینطوری نیست که این کشورها هم گارانتی باشند.

ایران یک کشوری بوده است که اصلاحات ارضی اش را در همان دهه شصت کرده و سازمانهای اداری اش را دهه شصت به بعد منظم کرده است. رسید به دهه هفتاد، و اواخر دهه هفتاد است که اسیر طبقات نوین میشود دیگر. طبقاتی که حاصل همان پروسه هستند ولی روشی برای کنترلشان ندارند. از نظر سیاسی هم بنظم این طبقات در سیستمهای نئوکولونیالی نمی گنجند. سیستمهای کولونیالیستی کنترل را میدادند دست بورژوازی کشور مربوطه. خُب الان بورژوازی کشور مربوطه و دارای نفوذ در جامعه نیستند! جبهه ملی اندک نفوذی توی خرده بورژوازی مدرن تازه پای ایران نداشت، در طبقه کارگر هم که هیچوقت نفوذ نداشت. حزب توده که نفوذ داشت دوره اش گذشته است. میخوایم بگویم در این کشورها، ما با یک نیروهای جدید طبقاتی که اصلاً در سیاست سنتی امپریالیسم آمریکا و انگلیس نیستند روبروئیم.

بحث من این است؛ اگر امروز راجع به جمهوری اسلامی داریم حرف میزنیم یک موقع است این را میگذاریم در چهارچوب انقلاب ایران و ازش حرف میزنیم، یک موقع است که از آن انقلاب دور شدیم که دیگر بتوانیم از این رژیم هم به عنوان رژیم دیگری در یکی از این کشورها حرف بزنیم، من میگویم الان اینقدر ازش دور شده ایم که اینطوری حرف بزنیم. برای همین برمیگردم به بحث اقتصاد، من بحثم با غلام (کشاورز) فرق دارد: "بحران اقتصادی لاینحل"، منظورم از بحران در آن کانتکست نبود. ممکن است انباشت کنند، در ترکیه دوباره شروع شد یک زمانی. ممکن است یک رژیم بورژوایی بیاید که واقعاً در ایران انباشت را سازمان بدهد، منتها بحث من چیز دیگری است. من میگویم ثبات به این معنی سابق، به این معنی که ما قبلاً میشناختیم، مالید! ثبات هم همانقدر است که حکومت در شیلی داشته دیگر.

حال در ایران یک شاهی بوده که سی سال با پول نفت و با زور و ضرب اسلحه و به کمک نظامی آمریکا و بیخ گوش شوروی سر پا نگهداشتند، بقیمت قتل و کشتار آدمهای زیادی و تزریق پول توی جامعه. یک استثنا است و گرنه نگاه کنید حکومت عراق همین بغل دست ما مدام کودتای نظامی بود، این فراکسیون بورژوازی میرفت و آن فراکسیونش میآمد که یک کار دیگری بکند. در پاکستان هم همینطور، پاکستان یک کشور بی ثبات بوده است و...

یک خورده آن طرفترش برویم در "سلطنت های مبارز"، تمام آفریقا اقلأً سالی پنج تا جناب سروان در این یا آن کشور کودتا میکند، اوگاندا را نگاه بکنید، نیجریه را نگاه بکنید که یکی از اقتصادهای موفق این دوره است، بزرگترین اقتصاد آفریقا است. این ثباتها مالیده، حالا ایران دارد میرود به سمت حالتی شبیه آنچیزی که خاصیت عصر است در این کشورها. بنظرم بی ثباتی اقتصادی، ناتوانی در پاسخگویی به مسائل رشد و انباشت سرمایه، که خورده به دوره ای که بورژوازی در کشور خودش از کانال انقلاب صنعتی - تکنولوژی دارد مسأله اش را حل میکند. در کشورهای خودش (متروپل) میلیون میلیون بیکار است و هنوز صدور سرمایه به یکجای دیگر، ممکن است برایش راه حل مسأله نباشد. یعنی سطح معیشت طبقه کارگر انگلیس آنقدر آمده پایین که اگر شما بخواهید راه سرمایه گذاری را باز کنید، سرمایه داران با سر میدوند. این پول نمیرود در آفریقا سرمایه گذاری بشود. اگر باشد در انگلیس سرمایه گذاری میشود. میخواهم بگویم خصوصیات این کشورها از نظر اقتصادی طوری شده است که الان بر خلاف دهه شصت هیچ رهبر سیاسی یا هیچ ثورسین اقتصادی را پیدا نمیکنید که بیاید مثلاً بگوید با سیاست تعرفه من این مملکت را آباد میکنم. با گرفتن پایه کشاورزی "خودکفا" مملکت را آباد میکنم، با باز سازی صنعت در ایران مملکت را آباد میکنم. قبلا میگفتند، در خود ایرانش میگفتند. چپ ایران اصلاً در آن مکتب است و تفکرش مال آن دوره توسعه است که از بورژوازی این کشورها تغذیه میکرد، منتها چون از دور میدید

فکر می‌کند خیلی متریقی است که؛ اگر تو بروی صنعت مادر بسازی! این همان سیاست بورژوازی آفریقا بود. این ته کشیده است. من می‌گویم بن بست اقتصادی، نمی‌گویم بحران اقتصادی، کشوری می‌تواند بحران داشته باشد، می‌تواند نداشته باشد. مالزی ندارد، اندونزی ممکن است داشته باشد. می‌خواهم بگویم بستگی به سیکل هایشان دارد و نوعی که اقتصاد و سیاست در آن کشور پیش رفته است.

جمهوری اسلامی را ما در متن انقلاب تحلیل کردیم و گفتیم ثبات اش به سیاست مربوط است، نقش اش این است، باید آن نظم تولیدی را برگرداند. برای اینکه من هنوز معتقدم شاه حکومتش هنوز سد انباشت سرمایه نشده بود باین معنی. اگر میشد نگهداشت و راه انداخت و بورژوازی می‌توانست انسجامی بخودش بدهد. منتهی قیام زد درب و داغانش کرد.

تا الان جمهوری اسلامی هشت سال سر کار است و ما داریم راجع به یک دولتی حرف می‌زنیم که اقتصادی دارد، نیروی کاری دارد و جامعه سر و تهی دارد و حقوق مدنی دارد، کسی هم هنوز زیر سئوالش نبرده است. می‌خواهم بگویم وجود یک اپوزیسیون خیلی فعال برای یک کشور، دلیل بر وجود بحران انقلابی در آن کشور نمی‌شود. در ایران تناسب قوا به نفع رژیم تا آنجا که رو به پائین مربوط است جمهوری اسلامی تثبیت شده یا نشده؟ بحثم این است در رابطه با پائین تثبیت شده است. آن چیزی که تثبیت نشده "پان اسلامیزم" است که بعنوان یک شکل حکومتی تثبیت نشده است و این رژیم فعلی، پرچمدارش است و بنابراین رو به بالا تثبیت نشده است و مسأله اش هم ایران نیست.

من جنگ را از اینجا نتیجه می‌گیرم و می‌گویم؛ جنگ ربطی به اقتصاد ایران ندارد که بخواهد زیر پوشش جنگ یک عده را بیکار کند و ول کند، می‌توانست زیر پوشش ختنه سوران امام خمینی!! این کار را بکند.

یعنی اینقدر زورش میرسیده که بگوید که دست کارگر را پیغمبر میبوسید اگر برود سر کار، چرا بگوید برای جنگ بروید سر کار؟ یا بقول امیر(حمید تقوائی) نروید سر کار. این مطلوبیت اقتصادی نشد برای یک رژیم.

به نظرم جنگ را علیرغم اقتصاد ایران و علیه اقتصاد ایران دارد انجام میدهد، چرا؟ برای اینکه از نقطه نظر پان اسلامیسیم بقاء اش به مثابه شکل حکومتی در گرو اشاعه اش در خاورمیانه و اقتدارش در خاورمیانه است. امروز اگر نگاه بکنید نوکران آمریکا همه برایش چشم نازک میکنند، این وضع قبلاً نبود. خودمان لابد به سن خودمان قد میدهد، به یارو میگفتند نوکر آمریکا است یعنی نوکر آمریکا بود اصلاً. اینطوری نبود که به مارکوس بگویند برو، بگوید نمیروم، به شاه، که تازه آخرین نوکر سربزیر آمریکا بود، گفت برو، گفت باشد میروم. یک دو ماه مقاومت کرد؛ که آخر نمیشود که ما به این راحتی برویم. آن موقع چو افتاد درون نوکران آمریکا که اگر آمریکا اینطوری برخورد کند همه [نوکر] نمیشوند!

منتها الان دوره اینطوری نیست، الان ضیاء الحق خط آمریکا را نمیخواند و اگر بهش بگوید برو، میگویی نمیروم. اصلاً دوره ای است که بحث را باز گذاشته اند. هر کسی را آوردند که یک شکل حکومتی پایداری را تثبیت کند، همان میماند. باین معنی هم میگویم؛ پان اسلامیسیم هم یک بازی باز است و جمهوری اسلامی هم در میدان بازی میکند. میگویی قدرت در دستم است و اینهم ارتش ام است. به آن وسائل یدکی نمیفروشد، ولی جنگش را ادامه میدهد. میرود و اسرائیل را میبیند و از آن کانال از خود آمریکائیه، بخاطر سود از یک جناح اش اسلحه میگیرند و جنگش را ادامه میدهند. سیاست آمریکا این نیست، سیاست اسرائیل هم ممکن است این نباشد، ولی این فراکسیون معین در بورژوازی منطقه پایش ایستاده میگویی؛ من تمام منابع ایران را صرف این میکنم که این خط(پان اسلامیسیم) به یک شکل حکومتی تبدیل بشود.

مطلوبیتش چقدر است؟ برای کی؟ من میگویم خود امپریالیسم بی خط است. در مجموع وقتی نگاه میکنم این را میفهمم که سرمایه انحصاری این آلترناتیو را بعید است بپذیرد. همین الان دارند به نماینده های سیاسی فعلی اش (با زبان آنها دارد میگویند) نمیخواهم این آلترناتیو را، میگوید بین همه، این بدترین اش است. این "نه" را همه قبول دارند، این درست است، منتها معنایش این نیست که؛ اینقدر گفته اند "نمیپذیریم" که این بابا دور خودش را قلم بگیرد و برود! میگوید نمیپذیری؟ حالا نشانت میدهم تو لبنان بین چکارت میکنم! نمیپذیری؟ اینهم توی عراق! از تو میگیریم، بپذیر! بحث اینجا است. اینجا هم یک مقدار عقب مینشینند و یک مقدار جلو میآیند. سال به سال هم این تناسب قوا فرق میکند، دو سال قبل وضع اسلامی ها بهتر بود از این لحاظ، حالا امسال ممکن است وضعشان بهتر بشود چون در لبنان چهار تا گروگان گرفتند، یک درجه بدتر شده، چون آمریکا لیبی را زده و جمهوری اسلامی ترسید.

میخواهم بگویم یک جدال است که فی الواقع در آن جمهوری اسلامی وظیفه ای برای خودش میبیند، مثل هر خط سیاسی بورژوائی در منطقه، که بینش فرا کشوری دارد. که میجنگم برای اینکه بین جناحهای مختلف بورژوائی خودم (پان اسلامیسم) را تثبیت کنم. خیلی از کودتاهای نظامی هم در کشورهای دیگر با اختیار آمریکا نبوده است، کودتا کرده برای اینکه به آمریکا بگوید؛ من در قدرتم دیگر، بیا حمایت کن!

میخواهم بگویم در این مورد هم پان اسلامیسم دارد برای بقاء خودش مبارزه میکند، بعنوان یک شکل حکومتی که الان همه میدانند نامطلوب است، همه میدانند باید هرسش کرد و اینطوری نمیماند، ولی جمهوری اسلامی فعلاً اسلام را تحمیل کرده است، دیگر. همه ما اینجا صحبت میکنیم که؛ اسلام را ازش قبول میکنند، پان اسلامیسم را قبول نمیکنند. آنها که ۶ سال پیش اسلام را ازش قبول نمیکردند. این را که بکرسی نشانده است؛ که میشود حکومتهای اسلامی داشت! مثل خود توسعه آمریکایی... میخواهم بگویم

جمهوری اسلامی، در این مبارزه پیشروی هم کرده است.

من با این بُعد، جنگ را توضیح میدهم، میگویم جنگ را بر مبنای باز شدن مسأله حقوق سیاسی و اشکال حاکمیت، بر مبنای بن بست اقتصادی - که خودش در گرو روشن شدن اشکال حاکمیت در تک تک این کشورها است - بحث حاکمیت باز شده است؛ و جمهوری اسلامی بر مبنای این زمینه بحران حکومتی امپریالیسم و بن بست اقتصادی کشورهای تحت سلطه، دارد میجنگد که یک روش معینی را بکرسی بنشاند. من میگویم زمینه مادی این، وضعیتی است که امپریالیسم توی آن گیر کرده است: طبقات جدید، اعتراضات جدید، خارج بودن اینها از کنترل روابط سنتی امپریالیستی و نئوکولونیالیستی، وجود احزاب و نیروهای جدید محلی و منطقه ای که این طبقات را نمایندگی میکنند یا بلدند سازمانش بدهند. و فراکسیونهای جدیدی درون بورژوازی این کشورها که برای اشکال دیگری از حاکمیت مبارزه میکنند که خارج از برداشت سنتی امپریالیسم برای حکومت کردن در این کشورهاست. یعنی این یک زمینه مادی است که جنگ را یکی از این فراکسیونها دارد ادامه میدهد. یعنی جمهوری اسلامی از جنگ کوتاه بیاید هیچ جبر اقتصادی - اجتماعی بنظرم این جنگ را ادامه نخواهد داد. مگر شکست بخورد طوری که عراق بیاید داخل خاک ایران که آنوقت بختیار و مدنی هم جنگ را ادامه خواهند داد بنظرم. یعنی به نظرم آن فراکسیون معین بورژوایی دیگر، سلطنت طلب بنظرم از تمامیت ارضی ایران و همینطور از اتوریتته ایران روی خلیج فارس دفاع میکند ولی نمیخواهد شکل حکومتی اش را به عربستان سعودی تحمیل کند. وضعیت این یکی (جمهوری اسلامی) اینطوری نیست، این یکی میخواهد نه اینکه الزاماً شکل حکومتیش را تثبیت کند، میخواهد اپوزیسیون اسلامی این کشورها را باقتدار بیشتری برساند. میخواهد آنها را بعنوان اشکال حکومتی در آینده باورکردنی کند، برای مردم آنجا و برای قدرتهایی که بالای سرشان هستند. همین الانش مقایسه کنید ارتش و مذهبیون، این تناسب قوا را بنفع مذهبیون در منطقه بهم زده است،

دیگر. ولی ارتش خیلی پدیده عجیب و غریبی است که قدرت دارد! اینطور نیست. ارتش هر کشوری بخش کوچکی از واحد سیاسی را تشکیل میدهد در صورتیکه این نکته که روحانیت و مذهبیون اینجا چه میگویند و فراکسیون شیعه چه گفته خیلی مطرح شده است. فکر میکنم در عراق سر کار بماند. تا ۱۰ سال پیش اصلاً اینکه کسی "چه دینی دارد" را مطرح نمیکرد. میگفت ارتش با من است. الان میگویند: "جماعت شیعه اینجا از آقا راضی اند!" میخواهم بگویم یکی از اقشار اجتماعی خودش را رانده جلو و پایه های قدرت را به نفع خودش در ازاء رضایت بقیه پیش میبرد.

من میگویم جنگ را من اینطوری میفهمم که بنابراین بر مبنای یک بحران حکومتی و این بن بست اقتصادی و بن بست در اشکال حاکمیت در کشورهای تحت سلطه یکی از این فراکسیونها دارد ادعای تغییر در سهم از قدرت میکند و بورژوازی منطقه همه هم میگویند کوتاه بیا، کوتاه نمیآید.

چرا قاطعانه به پان اسلامیسیم خلتمه نمیدهند؟ مسأله برایشان باز است. یعنی بیاید بزند توی سر فراکسیون اسلامی بنظرم یک جایی را کور کرده که هنوز برایش مسجل نیست که باید کور بشود یا راه همین بود. بیاید اسلامی ها را بزنید؟ آنجا در لبنان از فردا، فلسطینی ها از سر و کله ات میروند بالا. این بنظرم مسأله اشان است، مسأله اسرائیل را دارد. میگوید؛ این شیعه ها آمدند پدر عرب را درآوردند، من حالا بیایم جنگ را بنفع عراق ختم اش کنم که آنها هوار و داد بکشند و بیایند سراغ اسرائیل؟. اوضاع برمیگردد به یک وضع دیگری. بنظر من روی این آبخش (گزینه) نمیروند. جمهوری اسلامی که نمیخواهد با پارتی بازی آلترناتیو حکومتی اش را برساند به جایی؛ اگر بلدی بجنگی و به کرسی بنشانی، برو بکن.

میخواهم بگویم آنچه چیزی که نرمالیزه شده این است که به جمهوری اسلامی میگویند به عنوان "دولت ایران" قبولت دارم، منتها اهداف را قبول ندارم. ولی دولت ایران که بیا سفارت باز کن، بیا تجارت کن، بیا

دانشجو بفرست. متخصص پتروشیمی ات را بگو بسازم. این در دوران انقلاب نبود.

در یک سطح دیگری توی ایران، بورژوازی خود ایران که هشت سال است سرمایه هایش را خوابانده (بجز یک بخش محترکش) مطرح است. حین جنگ کسی نتوانسته سودی جز این ببرد. من میگویم سود زیادی نتوانسته ببرد برای اینکه در آن مملکت یک سرمایه عظیمی لازم است که تولید را راه بیندازد. سود بالاخره بخشی از تولید است، نمیشود یک مقدار تولید کرد و یک مقدار خیلی بیشتری سود بُرد! تولید یعنی اینکه ۳۰٪ تولید قبل از انقلاب است، ۲۰٪، ۴۰٪ قبل از انقلاب است امروز میشود تکلیف سود را معلوم کرد؟ سود چه بر سرش آمد؟!

بورژوازی ایران سرمایه اش را خوابانده به نظرم. میخواهد زودتر راه بیندازد، تا جمهوری اسلامی یک چراغ سبز نشان میدهد، بورژوازه میدود. ده دفعه چراغ سبز که زده اینها دویندند. اما آن جناحی که درب را باز کرده بود گفته بود: نه نه، ببخشید من یادم نبود پان اسلامیستم، و آنها هم برگشتند.

صحبتهایی در مورد "جناح سرمایه داری دولتی و خصوصی" شد، من باین معنی این را میفهمم که جناح سرمایه داری دولتی در عین حال همان جناح پان اسلامیست هم هست، به این معنی دعوای پان اسلامیستها با بخش خصوصی است عمدتاً و طرفدارهای بخش خصوص یعنی نماینده های بخش خصوصی در دولت. این را میفهمم که اینها با بورژوازی و نماینده های سیاسی اش کنار میآیند. یعنی حاضره یواش یواش بیایند توی (دولت) اگر راهش بدهد.

از این نظر وقتی مسأله مطرح شد که کدام مسأله برای رژیم حیاتی است، من میگویم؛ برای بورژوازی یا رژیم دو تا چیز مختلف را برای ما میگوید. برای رژیم تا آنجا که بر تفوق بر سر پان اسلامیسم مربوط است، مسأله جنگ است بنظرم، دروغ هم نمیگوید مسأله جنگ است. خودش هم اگر بداند که این جنگ

۲۰ سال دیگر ادامه دارد که یک فکری بحال خودش میکند. فکر میکند که با یک بسیج میتواند پیشرویهای بکند که این کارها را میکند. ولی بورژوازی ایران الان از جنگ خسته است با جنگ آفرینی. بورژوازی ایران از تلاش این فراکسیون معین توی خودش خسته شده است؛ کوتاه بیاید و بگذارید اقتصاد بچرخد، من هم حاضرم تو را بپذیرم و تغییراتی در ایران بدهیم. من فکر میکنم این را همه اپوزیسیونها گفتند. الان توی مقاله ناصر یا مقاله دکتر جعفر گفته شده: آقا یکی بیاید باینها یک وامی بدهد، چی دارید بر سر اقتصادش میآورید؟! کسی که میآید میگوید؛ یکی هم توی سرمایه داری بین المللی بیاید به اپوزیسیون جمهوری اسلامی یک وامی بدهد که من میخوام سرنگونش کنم، منظورش را دارد میگوید دیگر. جمهوری اسلامی اقتصاد مملکت را دارد از بین میبرد با این کارهایش [.....].

من میگویم از این نظر بورژوازی ایران، طبقه بورژوا به معنی اجتماعی - انسانی کلمه معضل اصلی اش اقتصاد ایران است الان و اگر سرنگونی طلب است بنظرم از این نظر است. ولی در عین حال یک چیز دیگر هم هست، تمام مسأله با فرض این است که اگر جمهوری اسلامی نباشد چی میتواند جایش باشد؟ دورنمای انقلاب، دورنمای هرج و مرج، دورنمای چپ، دورنمای بدتر از این شدن است که اینها را به جمهوری اسلامی نزدیک میکند.

من میگویم یک تضاد اساسی پشت سر جمهوری اسلامی است که این حکومت موجود بورژوازی است و در عین حال بورژوازی چیز دیگری میخواهد. تا آنجائی که حکومت موجود است نمیگذارد بسادگی ساقطش بکنند، بعد جایش چی میآید؟ باید حکومت خودش جایش بیاید. ولی تا آنجائی که منافعش با منافی که دولت دنبال میکند یکسان نیست، ازش ناراضی است. خط سرنگونی خط یک احزاب سیاسی معینی در بورژوازی ایران است که خط استحاله هم یک خط دیگرش است. کلاً خود بورژواز صنعتی هم که دارد کار میکند بیشتر طرفدار استحاله بنظر میآید تا سرنگونی با قواعد قهرآمیز آن.....

به هر حال من فکر میکنم بورژوازی ایران از حکومت موجودش دفاع میکند؛ و تا آنجائی که منافع بورژوایی خودش بعنوان سرمایه دار برایش مطرح است، با حکومت موجود مخالفت میکند. مشکل من اینجا دقیقاً افق انقلاب، دورنمای انقلاب و اوضاع انقلابی است نه یک انقلاب همگانی که مشخصه آن چپ بود، نه آن اوضاع هرج و مرج تری که در بهمن داشتیم .

من مفصل حرف زدم تا بگویم سیستم و مُتد من چه جوری است. من میگویم جمهوری اسلامی را دیگر باید از متن انقلاب ایران دور کرد و گذاشت در متن اوضاع فعلی جهان فعلی و آن را تحلیل کرد. اینطوری بگویم؛ روندهای عمومی تری است که در آن مقطع شاید مجاز بودیم کمتر دخالت بدهیم برای اینکه خود مسأله بطورکنکرت داشت با دینامیزم خودش حرکت میکرد. اینها را الان باید بیاوریم دخالت بدهیم و اگر دخالت بدهیم به نظرم باید از حکومت جمهوری اسلامی بعنوان حکومت ایران حرف بزنیم که نماینده سیاسی بورژوازی است که مثل خیلی جاها بورژوازی از حکومتش ناراضی است. فکر کنم بورژوازی آلمان احتمالاً از حکومت فاشیستی شاید یک دوره ناراضی بوده است، بورژوازی فیلیپین هم از حکومت مارکوسی اش ناراضی است، بورژوازی مکزیکی هم ممکن است از حکومتش ناراضی باشد، میرود در اپوزیسیون سرنگونی طلبی. منتها اگر در ایران مکانیزمهای ساختاری دمکراتیک بود الان رأی داده بودند نخست وزیرعوض شده بود و میرفتند یک کار دیگر میکردند. ولی در ایران همه چیز به سرنگونی گره میخورد، لااقل شکل انکشاف سیاست در این بوده است. بنابراین طرف(بورژوازی ایران) سرنگونی طلب است! یعنی سرنگونی دولت را نمیخواهد، سرنگونی آن "کاست" (پان اسلامیت) را میخواهد. فراكسیون خودش را میخواهد که ابزارش را آن کاست از او گرفته است. انقلاب علیه جمهوری اسلامی را نمیخواهد، جایگزینی اش را با یک سیاست و نماینده های سیاسی متفاوتی را میخواهد. خیلی نتیجه گیری های حرف رفقا را قبول دارم، مثلاً محدودیت جمهوری اسلامی برای امپریالیسم و خیلی نکات دیگری که مطرح شدند.

منتها تاکید میکنم که الان نمیتوایم تحلیل سیاسی ما از جمهوری اسلامی را از رابطه این رژیم با دوره انقلاب نتیجه بگیریم.

این متن پیاده شده سخنان منصور حکمت در جلسه بررسی اوضاع سیاسی جمهوری اسلامی، ۲۱ مرداد سال ۱۳۶۵-۱۲ اوت ۱۹۸۶ است. متن را رفیق "دنیس مر" به درخواست من با حوصله و وسواس پیاده کرده و متن تایپ شده را برای من ارسال کرد. اما از آنجا که کیفیت صدا در برخی لحظات چندان واضح نبوده است، رفیق دنیس با گذاشتن علامت سوال، اضافه کردن یک کروشه، نقطه چین و جمله: "مفهوم نبود" من را بر آن داشت که با دقت بیشتری و از آنجا که با لحن منصور حکمت و نوع بیان او در سخنرانیها، تقریبا مسلط بودم، متن را چندین بار مقابله کنم. با وجود اینکه برخی کلمات هنوز برای من دقیقا مفهوم نبودند، اما اطمینان میدهم که متن پیاده شده رفیق دنیس همراه با اصلاح و تدقیق نکات مورد سوال او از جانب من، با چهارچوب بحث منصور حکمت، تماما منطبق است. من در پرداختن پراگماتیک اسامی کامل کسانی که از آنها نام برده شده است را نوشته ام و نیز اشاره به ضمیرها را تصریح کرده ام. بعلاوه در برخی از جملات متن پیاده شده، ترتیب کلمات را از بیان شفاهی به کتبی تغییر داده ام.

بار دیگر از زحمات بی شائبه رفیق دنیس عزیز، سپاسگزارم. واضح است چون اصل متن کتبی نبوده است، خط تاکیده‌ها همه جا از من اضافه شده اند.

ایرج فرزاد

نیمه دوم فوریه ۲۰۲۰